

پیام فدایی: در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۳ به مناسبت فرارسیدن سالگرد کشتار دهه ۶۰ و اوج آن یعنی قتل عام سال ۶۷ توسط جلادان جمهوری اسلامی جلسه بزرگداشتی در اتاق بذرهاي ماندگار در "کلاب هاوس" با عنوان "به یاد عاشق ترین زندگان دهه ۶۰" برگزار شد. آنچه در زیر می آید سخنرانی رفیق محمد هشی از زندانیان سیاسی دهه خونین ۶۰ و از جان به‌دربرندگان آن جنایت تاریخی ست. این سخنرانی با برخی ویرایشهای جزئی به این ترتیب در اختیار علاقه‌مندان قرار می گیرد.

با عرض سلام خدمت همه دوستان و رفقا و همه شرکت کنندگان در جلسه کلاب هاوس امشب. من محمد هشی یکی از بازماندگان یا جان بدربرندگان کشتارهای دهه شصت، از زندان اصفهان هستم

همینطور که در مقدمه رفقا اعلام کردند، من هفت سال و نیم در زندان اصفهان بودم و بعنوان یک کسی که در دو دوره بخصوص کشتارهای رده بالای زندان اصفهان شاهد بودم؛ خاطرات من مملو از نمونه های متفاوت انسانهای آزاده و دلسوز خلق خودشون است. من عنوان سخنرانی ام را بعنوان آذرخش های سرخ انتخاب کردم و امشب قصد ندارم که راجع بخودم حرف بزنم.

در سن هفده سالگی شاهد رشادتهای انسانهای آزاده‌ای بودم و شاهد وحشیگریهای نظام جمهوری اسلامی بودم که به هیچ وجه و در هیچ چار چوبی قابل گنجایش نیست. از بدو شروع دستگیری فرد مورد نظر، مورد شکنجه وحشیانه قرار میگیرد اگر در خیابان دستگیر شده بود همانجا پشت و وحشیانه کتک میخورد و یا اگر به مراکز بازداشتگاهها، مساجد یا مراکز موقتی برده می شدند آنجا بطور مستقیم و وحشیانه مورد شکنجه قرار می‌گرفتند و قصد، اصلا اطلاعات گرفتن در این مرحله نبود قصد، فقط نمایش حدت و شدت وحشیگری بود. ما با یک نظامی طرف بودیم که این نظام شکنجه را قانون کرده بود. قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۶۰ در یکایک روزهائی که افراد در زندان بودند اجرا میشد، شکنجه اسمش تعزیر بود.

در اصفهان در مورد اکثر افرادی که، من بعدا با آنها آشنا شدم بعد از دستگیری، اکثر آنها را بعد از اینکه با کابل زده بودند از شون خواسته بودند که یک حکمی را امضاء کنند که حکم تعزیرشان بود. شما بعنوان فردی دستگیر میشدی که محارب خدا بودی یعنی دشمن ایدئولوژیکی رژیم، دشمن ایدئولوژیکی رژیم در همان بدو شروع محکوم به اعدام بود و اگر شما را اعدام نمیکردند بعنوان محارب یا بعنوان منافق شما مورد مرحمت و رافت اینها قرار گرفته بودی. اتوماتیک در مرحله بعدی شما هیچ حقوق انسانی ای نداشتی. از بدو شروع دستگیری توهین های بسیار بسیار رکیکی به شما میشد، وحشیانه کتک میخوردی اگر شما را در جانی میگذاشتند تو حیاط بازداشتگاه و یا جایی بطور سیستماتیک هر یک ساعت یکبار یا یکساعت و نیم یکبار جابت را عوض میکردند و اگر میدیدند حساسی این کار را دوباره ادامه میدادند. بطور وحشیانه ای کتک میزدند بدون اینکه هیچ گونه ملاحظه ای که مشت و لگد کجای بدن زندانی فرود میاد داشته باشند با این شدت و حدت وحشیگری حماسه ها آفریده شد در زندانها، از کودک سیزده ساله احسان شفا گرفته تا پدرش و مادرش، از اقشار مختلف، از دانشجو، از بنا، از دکتر از مهندس، از استاد دانشگاه از فرد عادی از شاگرد کفاشی، نمونه های بارزی وجود داشت که نشان میداد انسانها چطوری از انسانیت در مقابل یک پدیده ضد انسانی دفاع میکنند.

از بدو دستگیری من تا زمانیکه از زندان آزاد شدم همیشه و همیشه خاطرات این آذرخش ها بود که در ذهن من بود. بگذارید از نزدیکترین دوستم از بیژن مجنون بگم، در موقع دستگیری بهش چاقو زده بودند. در دورانی که در زندان سپاه اصفهان یا مرکز ساواک سابق بازداشت بود بطور مداوم شکنجه شده بود در مقابل حاکم شرع دادگاه ایستاد و گفت اگر بمن مسلسل بدهید تمام شما را به رگبار میندم! بعضی ها فکر میکنند اینها داستان است. اما اینها واقعیتیهایی ست که اتفاق افتاده است.

تعداد زیادی از این واقعیتها اتفاق افتاد اما بخاطر شدت و حدت و وحشیگری بی سابقه ای که رژیم از خودش نشان داد زندانیان سیاسی یک مقدار زیادی در برخورد با دولت تامل کردند اما این باعث نشد که این حماسه ها دیگر تکرار نشود پنج تن برادران پناهی که از شهر کرد بودند، هر پنج تا بواسطه اعمال خودشان حماسه افریدند. سهیلا مصدقیان فر دختر هفده، هیجده ساله اصفهانی بطور وحشیانه ای شکنجه شد و در زیر کابل کشته شد. تعداد زیادی از دانش آموزان و دانشجویانی که در سال شصت دستگیر شدند به جوخه های اعدام سپرده شدند. خیلی از این جانباخته گان و دلاوران زنده یاد، در جریان تاریخ مبارزه ایران خانواده هایشان خبر ندارند و نمیدانند بچه هایشان را کجا دفن کردند؟ قبرشون

کجاست؟

تعداد زیادی از این افرادی که اعدام شدند قبل از اعدام شکنجه های وحشیانه ای شدند. محمد صالح دست و پایش را شکسته بودند. علی سعیدی جنازه اش قابل شناسایی نبود برای خانواده اش و وقتی که یکی از اقوامشان که جنازه را دیده بود برای خانواده تعریف کرده بود خودش گفته بود که به هیچ وجهی قابل شناسایی نبود. این رژیم، رژیمی است که به دختران قبل از اعدام تجاوز میکرد. من در خاطراتم از زندان گفته ام که شخصا این را خودم در جایجایی جنازه هایی که در اوین در آن شصت بوده به چشم دیده بودم از روی جنازه ها مشاهده کردم. در شیراز وحشیگری را بحدی رسونده بودند که بعد از اعدام دختران با دسته گل و شیرینی میرفتن منزلشان و به خانوادهایشان میگفتند که دخترتان را قبل از اعدام به عقد کسی در آورده اند. شدت و حدت وحشیگری بحدی بود که قابل تصور نیست. مثلا برادرهایی زندان بودند و این را من بعینه خودم شاهد بودم محمد صالح و جمال صالح، یک پاسدار وحشی ای داشتیم به اسم بوذری، که ما به او میگفتیم سرگرد سعد حداد، عشق نظامی پوشی داشت و با جلد کلت خالی میآمد در بند راه میرفت وقتی که محمد صالح را اعدام کرده بودند آمد به برادرش گفت من خودم تیر خلاص به برادرت زدم و با زجر مرد. علی سعیدی و جمشید سعیدی، جمشید سعیدی را از نظر روحی - روانی تا مرحله دیوانگی کشاندند بعد از اعدام برادرش با توضیحاتی که به او میدادند، می گفتند که چطور برادرش را اعدام کردند. شرایط زندان بشدت وحشیانه بود و حتی مواقعی پیش می آمد که بعضی از زندانیان برای اینکه اطلاعات به رژیم ندهند دست به خودکشی میزدند. یکی از برادران پناهی در یکی از مخوفترین شکنجه گاههای ایران که به "باغ کاشفی" معروف بود که بعدا من در صحبتها راجع به این توضیح میدهم اینجا دست بخودکشی زد و در کار خویش موفق شد و متاسفانه به شکل بسیار بسیار بدی فوت کرد.

بر زندان اصفهان چه بازداشتگاه سپاه، چه بازداشتگاه سیدعلی خان، چه زندان دستگرد در زمانیکه تحت کنترل شهربانی بود و بعد هم زندان مخوفی که در سال شصت و پنج ساختند یعنی زندانی که زندان اصلی سیاسی اصفهان است شرایط وحشتناکی حاکم بود. در زندان جدید اصفهان تعدادی از انفرادیهایی وجود دارد که یکی از مخوفترین انفرادیهایی است که در ایران ساختند. اگر حاجی داود در تهران در یک مرحله ای در زندانهای تهران "قیامت" درست کرد، در زندان اصفهان یکسری سلولهایی هست که فقط شما میتوانید در آنها یا نشسته باشید و یا دراز کش باشید این انفرادیهایی است که معمولا زندانیانی را که حکم گرفتند آنجا نمیبردند من خودم آنجا نرفتم و بچشم ندیدم اما کسانی در آنجا بودند که من با آنها صحبت کردم.

در سراسر تاریخ مبارزه با جمهوری اسلامی در سراسر کشور و در زندانهای مختلف کشور حماسه ها آفریده شد. در اوین، در قزلحصار و در گوهردشت. مقاومت زندانیان سیاسی، رژیم را به زانو در آورده بود. وقتی رژیم دست به قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ زد از موضع قدرت نکشت، از موضع ضعف، کشت!

خمینی جلاد میدانست که زنده نخواهد ماند، بخاطر وضعیت پزشکی ای که داشت، اما قصد داشت که تا آخرین لحظه ای که زنده است تعداد زندانیان سیاسی که در زندان هست را کم نموده و زندانیان را از نظر فیزیکی محو کند. رژیم از ابتدا به ساکن از سال ۱۳۵۷ به قصد حذف فیزیکی آزادیخواهان آمد. کاری که نظام سلطنتی نتوانست تمام کند نظام آخوندی کمر به تمام کردنش بست؛ از بدو حضور رژیم به قدرت، از سال ۱۳۵۷ هر وحشیگری که قرار بود در ایران انجام شود اول در کردستان امتحان شد. با توسل به دادگاهها که چه عرض کنم دادگاه که نمیشود گفت هیئت های مرگی که برهبری شیخ صادق خلخالی به راه افتاده بودند با همان مدل دادگاه و همان مدل کشتار دسته جمعی (مثل کردستان) از بعد ۳۰ خرداد شصت در سرتاسر کشور بکار گرفته شدند.

تمام سیستم حکومت از بالا تا پایین، از مقام رهبری، از نایب مقام رهبری و با هر القاب دیگری که به این وحشیها اطلاق کردند از ابتدا به ساکن موافق کشتار مخالف سیاسی بودند و البته ممکن بود که بر اساس شرایط یا شکل کشتن با هم اختلاف داشته باشند اما در اصل کلمه همه بقول خودشون "متفق الحرف" بودند.

زندان اصفهان شرایط خاص خودش را داشت. اداره کنندگان زندان اصفهان مذهبی بودند و بعضی مواقع این تناقضات مذهبی دست و پا گیرشان میشد از یکطرف وقتی که میخواستند زنان و دختران را از یک نقطه الف به ب ببرند چوب دستشان میدادند یا یک شلنگ دستشان میدادند یا کمربندی دستشان

میدادند اما همین دختر و همین زن را بشکل وحشیانه ای در اتاقهای بازجویی شکنجه میدادند مورد تجاوز قرار میدادند مورد تعرض جنسی قرار میدادند. قران میخواندند شکنجه ات میکردند وضو میگرفتند شکنجه ات میدادند، در تمام مراحل شکنجه از قران و آیه و اسلام و حدیث نقل قول میکردند. جنگ روانی ایدئولوژیکی بطور مستمر طی دو سال و نیم از اواسط سال ۶۱ یعنی از شهریور سال ۶۱ بطور دقیق تا مهر ماه سال ۶۲ در بند ۳ زندان اصفهان که بند مغضوبین بود و من خودم در آن حضور داشتم و رفقا و دوستان دیگرمان که در آنجا حضور داشتند برقرار بود. از ساعت پنج صبح تا ۶ بعد از ظهر سینه زنی داشتیم صدای انکروالصوت اهنگران و ندای جنگ طلبانه آزادی کربلا و قدس و خزعبلات شعارهای دیگر جنگ، مرتبا برای آزار و اذیت و خرد کردن زندانیان پخش می شد.

بیش از ۴۴ نفر روانی شدند. تنها راه نجات همخوانی با آنها بود، باید شعر را میخواندی. با گذشت بالای ۳۷ سال از این ایام ، هنوز آن شعر در ذهن من زنده است. تنها راه نجات روانی ات این بود که شعر را بخوانی.

در زندان اوین من ۱۲ روز بودم. هر وقت قصد زدن دسته جمعی داشتند یک ضبط صوت بزرگ می آوردند در کریدرهای سلولهای انفرادی و سوره والشمس عبدل باسط را می گذاشتند کسانی که در زندان بودند میدانند که این سوره چقدر اعصاب خرد کن است. ما با یک رژیم متعارف دیکتاتوری طرف نبودیم الان هم طرف نیستیم ما با یک نظام فاشیستی مذهبی طرف هستیم که که با دو تیر، با دو شمشیر، با شمشیر فاشیسم و با شمشیر شرع، مخالفان را از نظر فیزیکی حذف میکند .

اگر اقدام علیه امنیت کشور نمیتواند سرت را بر دار آویزان کند، محاربه با خدا و رسول خدا حکم گردن زدنت را تثبیت میکند. شکنجه ات میکنند که توبه کنی و "آخرت" ات را نجات دهی اما باز اعدامت میکنند، چون قرار است که خدایشان بعد از آن در قیامت تصمیم بگیرد که به بهشت نازلت کند یا به جهنم! اگر تاریخ اروپا را نگاه کنی حتی در دوران فاشیسم آلمان استفاده فاشیسم از کلیسای کاتولیک به این شدت و حدتی که فاشیسم ایران از اسلام استفاده میکند نبوده است .

دوستان یکسری اسامی را من میخواهم اینجا اعلام بکنم. اسامی کسانی که در طول سالهای شصت تا شصت و هفت اعدام شدند. دوستانی که واقعا یادشان به یادگار ماند؛ سید فخر طاهری، رضا نعمت بخش، فرحناز احمدی، فریبا احمدی، اینها را که دارم می گویم اکثرا بچه های هوادار مجاهدین خلق هستند. بیژن مجنون از بچه های اقلیت بود، مینا سهیلی زاده ، سهیلا سهیلی زاده، مجید خاتمی و غلامرضا ترکپور، جمشید هاشمی ، اصغر اسماعیلی، علی طاهری، محسن محمدی ، محمود کلاهی ، نادر محمدیان ، فرخزاد اتراک، علی رضا نورانی مطلق ، سیامک کورشلی ، منصور ملکوتی ، حسین آسیابان، حسین رضوانی ، سیروس عسکری ، قربان علی وراثتی ، اکبر توکلی ، عبدالحمید عسکری، مجتبی رحیم زاده ، رمضان گرامی ، کاظم منافی و... یکی از برجسته ترین نکاتی که در رابطه با کشتارهای سال ۶۷ بود در اصفهان بخاطر تفاوتهای مذهبی و درگیریهای داخلی که آنموقع جناح منتظری با دستگاه قضایی داشتند بیشتر کسانی که اعدام شدند جاهایی که در قبرستان اصفهان به خاک سپرده شدند به خانوادههایشان گفتند و اکنون نوشته های جالبی روی سنگ قبر آن بچه ها هست. اینکه تاریخ تولدهای کاملا گمراه کننده ای نوشته شده؛ تاریخ تولد بعضی ها را حتی گذاشتند ۶۷، ۱، ۱ ، تعداد زیادی سنگ قبر در قبرستان باغ رضوان اصفهان هست که اسم ندارند، هیچ اسمی رویشان نیست و تعدادی خانواده ها هم هستند که میدانند بچه هایشان آنجا خاک هستند اما نمیدانند کدام قبر متعلق به فرزندان آنهاست اینها را که میگویم بر اساس تحقیقاتیست که هم از روی سیستم کامپیوتری باغ رضوان اصفهان شده و هم از روی عکس هایی که از قبرها گرفته شده است مشخص شده ، اینجا لازم میدونم که یک صحبت خیلی کوتاهی راجع به یکی از مخوفترین شکنجه گاههای اصفهان اعلام کنم من نمیتوانم مدعی شوم که یکی از مخوفترین شکنجه گاههای ایران هست ولی براحتی میتوانم بگویم که میتواند جز آن لیست باشد.

این مکان به اسامی مختلفی ازش یاد میشود. در سالهای شصت در زمانی که من را دستگیر کردند من خودم ۳۸ روز در سال ۶۰ در این مکان بودم. اینجا به باغ کاشفی معروف است، به "هتل اموات" معروف است به "کمپته صحرايي" معروف است. "هتل اموات" بیشتر اسمی بود که خود سپاه روی اینجا گذاشته بود؛ الان مرکز اطلاعات استان اصفهان است این محل یکی از بزرگترین باغ های میوه و محله اعیان نشین اصفهان بود که متعلق بفردی بود بنام کاشفی، من در طول مدتی که در زندان بودم با یکی از افرادی که هم بند بودیم در سال ۱۳۶۴ الان نمیدونم این فرد زنده است یا نه نمیدانم که کجاست؛ بهمین خاطر از او اسمی نمیبرم، با او صحبت کردم. ولی این آدم در این باغ بزرگ شده بود

میلیمتر به میلیمتر این باغ را می‌شناخت این باغ یک معماری عجیب و غریبی داشت وسط تقریباً شهر اصفهان یک باغی بود که در آن اصطبل بود تمام این اصطبل‌ها در همان سالهای اول انقلاب یعنی بعد از سال ۵۷ تا سال ۶۰ اولین جایی بود که واحداطلاعات سپاه روی آنها دست گذاشت و این جایی بود که برادران صفوی که الان از فرماندهان ارشد سپاه هستند انتخابش کردند و این محل را از بنیاد مستضعفین که اینجا را به اصطلاح مصادره کرده بود گرفتند .

یک راهرویی دارد این محل که در دو طرفش سیزده تا سلول هست و دو تا سلول آخر از باغ که وارد در میشوی، اینها را که من میگویم بر اساس گفته های رفیقم است، از در ورودی که وارد میشوی باید یک مدتی با ماشین رانندگی کنی تا برسی به "ساختمان اربابی" بقول خودشان. وارد این قسمت سلولها که میشوی از درب باغ در هر دو طرف سیزده سلول است؛ دو تا سلول در آخر وجود دارند که بعد میرسی به دستشویی و حمام. بعد از طریق آن محل میرفتی به قسمتی که پشت آن درست کرده بودند که هم سلولهای چند نفره در آن قرار داشت و هم یک اتاق بزرگتر، البته در سال ۶۳ بیشتر، اکثریتی ها و توده ایها را آنجا نگه داشته بودند؛ بعضی هایشان را هم در انفرادیها نگه داشته بودند. دو تا سلول آخر را میگفتیم "کاخ" چون درش دستشویی بود. من افتخار آشنایی با یکی از مقاومترین شخصیت هایی که در زندگیم ملاقات کردم را در یکی از این کاخ ها در سال ۶۰ داشتم. زنده یاد سیف الله شیخ سادات سامانی. بنای ۱۹ساله شهرکردی، مسئول بخش اجتماعی مجاهدین. همچنین در اصفهان یک مردک رذل پستی بنام علی قره ضیاءالدین هم وجود داشت، و چون رابطه تشکیلات شهر کرد (مجاهدین) بود تمام بچه های شهر کرد را می‌شناخت.

ضیاءالدین میدانست که به دستور تشکیلات نظامی مجاهدین سیف الله، برایشان جاسازی اسلحه درست کرده، ولی نمیدانست محل این جاسازی کجاست. به این دلیل سیف الله شیخ را بطور وحشیانه ای شکنجه کرده بودند، تا جایی که خودش میگفت به پشت من دست نزنید! به پشت خودش میگفت زیر سیگاری! تمام پشتش را با سیگار سوزانده بودند. من و سیف الله توی یکی از این اتاق های دستشویی دار (کاخ) بودیم. من خودم نمیتوانستم راه بروم، سیف الله هم نمیتوانست راه برود ولی بااین وجود او بود که به من کمک میکرد. یک روز که سیف الله را بردند بازجویی، همیشه می بردندش بازجویی و او را وحشیانه میزدند. بعد وقتی میانداختندش روی زمین، یک آه و ناله ای ازش در می‌آمد و بعد من می فهمیدم زنده است. آن شب که سیف الله را آوردند وقتی که بدنش را گذاشتند روی زمین از حالتی که دستش افتاد رو زمین من فهمیدم سیف الله مرده! رفتم نزدیکش، دستش را بلند کردم، دستش افتاد زمین. من (از دیدن این جنایت) دیوانه شده بودم شروع کردم شعار دادن! داد زدم که سیف الله را زیر شکنجه کشتند! فریاد می زدم! انقدر شرایط هیستریکی بود که من فکر نکردم که الان من شعار میدهم می‌آیند خودم را هم می‌برند و میکشند! در کمتر از یک دقیقه دو دقیقه هشت تا نه تا پاسدار ریختند توی اتاق و مرا زیر مشت و لگد گرفتند و زدند تا جایی که صدایم قطع شد! بیهوش شدم! وقتی چشمم را باز کردم دیدم دست و پایم را بسته اند و سیف الله هم نیست. جنازه سیف الله را تحویل ندادند. سیف الله یکی از مقاومترین زندانیان زندان اصفهان بود و کمتر کسی هست که در دهه شصت در زندان اصفهان بوده باشد بخصوص سال شصت تا شصت چهار، شصت و پنج و سیف الله را نشناسد. سیف الله، سهیلا مصدقیان فر، اینها کسانی بودند که همه اسامیشان را میدانستند؛ قادر جراح ، اسفندیار قاسمی این دوتا بچه های چپی بودند که که اینها هم در این شکنجه گاه مخوف شکنجه شده بودند من در دو نوبت در این شکنجه گاه بودم یکبار سال شصت و یکبار سال شصت و سه به اتهام زدن تشکیلات در داخل زندان که یک اکیپ از ما رو بردند زیر شکنجه و ضرب و شتم. شرایط بسیار وحشتناکی بود. دو هفته یکبار هوا خوری داشتی آنهم اگر بهت میدادند مدتش کمتر از ده دقیقه. سه بار دستشویی در روز و به هیچ عنوان بیشتر از سه بار نمیدادند. حمام شانسی بود. دائم صدای شکنجه را میشنیدی، بخصوص اگر که در سلولهایی که به "کاخ" معروف بودند قرار داشتی. سهیلا سهیلی زاده در سال شصت در آنجا شکنجه شد و همانجا اعدام شد. در همان محل اتاق اعدام داشتند اتاقی داشت که در آن یکسری میله هایی تعبیه کرده بودند که شما را می‌بستند آنجا و بعد با تیر میزدند. اتاق شکنجه اش یکی از سردترین اتاقهای بود که در کل آن باغ بود. قفسه ای داشتند که کابل های مختلف را در آن چیده بودند. یک وحشی افسار گسیخته ای بازجو بود

به اسم مرتضی شاهمرادی، که بعداً سربازجو شد. کابلها را میداد دستت و میگفت انتخاب کن با کدام قطر بزندی! میگفت جمهوری اسلامی در همه موارد دمکراسی را رعایت میکند. سیف الله زیر دست مرتضی شاهمرادی جلاد کشته شد.

او یکی از کثیفترین و وحشیترین بازجوهای اصفهان بود. یکی این بود یک وحشی افسار گسیخته دیگری بود به اسم اسداله، که معروف بود که از پشت با دو دست چک میزد و اکثر کسانی که اینجوری چک خورده بودند گوششان برای همیشه ایراد پیدا کرد. سال شصت، شصت یک، شصت و دو و شصت و سه سالهایی بود که جنایات غیر قابل باوری در این بازداشتگاه اتفاق افتاد. دختران و زنانی بودند که تا حد زیادی و وحشیانه و تا سر حد مرگ شکنجه شدند و مورد تعرض جنسی قرار گرفتند. این یکی از مخوفترین مقرهایی بود که در اصفهان بود. اینجا تعداد زیادی از زندانیان سیاسی اصفهان جان دادند. زندانیانی که در دوران بین سال شصت تا شصت و سه و بعداً از شصت سه تا شصت و هفت. تا آن موقعی که من زندان بودم کسانی که کارشان و پرونده شان در این بازداشتگاه اداره میشد و زنده در آمدند بسیار تعداد کمی هستند. به غیر از اکثریتی ها و توده ای ها که بخاطر کمبود جا یک تعداد زیادی از آنها را در آن بازداشتگاه در اتاقهای جمعی بزرگ نگه داشته بودند بقیه کسانی که از گروههای مختلف بودند و در این شکنجه گاه شکنجه شده بودند اکثر قریب به اتفاق آنها زنده بیرون نیامدند. بخصوص بین تابستان شصت تا تابستان شصت و دو. برای مدتها در زندان اصفهان، زندانیان را در بازجویی با این تهدید میکردند که میگفتن میفرستیم تان "هتل"، جایی که بفهمید زندان یعنی چه!.

دو اتاقی که قبلاً گفتم که دستشویی در آنها بود یکی از نورترین جاهایی بود که ممکن بود در این ساختمان پیدا شود. این اتاقها درست نزدیکترین جا بودند به زیر زمین و زیر زمین طوری تعبیه شده بود که صدای شکنجه هایی که در زیر زمین انجام میدادند را شما در آن دو تا اتاق بهتر از همه جای دیگر می شنیدید. یکی از مخوفترین شکنجه گاهایی است که من خودم شاهد بودم. حضور در پشت در اتاق شکنجه در زیر زمین هتل، امری که واقعا وحشیانه است، از هر گونه شکنجه ای وحشیانه تر هست.

تعداد زیادی از زنده یادانی که از این شکنجه گاه زنده در نیامدند را اسامیشان را من نمیدانم متأسفانه؛ چرا که هر مدت یکباری تمام اسامی که روی در و دیوار این سلولها نوشته بودند را پاک میکردند؛ یا اگر بچه ها روی درهای دستشویی چیزی مینوشتند را پاک میکردند. تهدید همگیشان این بود به ما که توی اصفهان بودیم که یا تهدید به "هتل" بود و یا تهدید به فرستادن اوین.

یک مسئله دیگر هم که من میخواهم مشخصاً اینجا در سالگرد کشتارهای سال شصت و هفت عنوان کنم و این چیزی است که من خودم شاهد بودم. در زندان اصفهان، در دو مرحله، مقامات همه زندانیان را در واقع دسته بندی کردند. یکبار در سال شصت پنج و یکبار هم در سال شصت و شش، در این دو سال تمام کسانی را که خودشان میخواستند دسته بندی کردند. در واقع با این عنوان که میخواستند سر موضعی ها را پیدا بکنند و یا کسانی را که خودشان تشخیص می دادند که برایشون خطرناک هستند. اینها را در این دو مرحله غربال کردند. من شخصاً با این نظر مخالف هستم که حمله مجاهدین علت مستقیم کشتارهای سال شصت و هفت است. این حمله بهانه ای شد برای این کشتار، رژیم آماده شده بود، تمام اعضای رژیم آماده شده بودند. مطابق دستوراتی که خمینی داده بود وزارت اطلاعات، قبلاً واحد اطلاعات سپاه، سال شصت و پنج با پرسش نامه ای آمدند که این پرسشنامه، پرسشنامه غیر سیاسی بود. اما سال شصت و هفت با پرسشنامه ای آمدند که پرسشنامه سیاسی بود. مقامات زندانیان را دسته بندی کرده بودند و غربال کرده بودند.

این کارها را در سراسر زندانها کرده بودند چون یک حرکتی بود که در تمام زندانها انجام شده بود. رژیم نمیتوانست بدون برنامه ریزی یک مرتبه بیاد یک تعداد زیادی زندانی را بکشد، برنامه ریزی شده بود. برای اینکه خمینی میخواست تا آنجا که ممکن است تعداد زندانیان سیاسی را کم کند. دلیلش هم این بود هفت سال و نیم، هشت سال و در بعضی موارد نه سال زندانیانی بودند که در زندان بودند. اینها تجربه مقابله امنیتی با رژیم را داشتند. ما هر روز در زندان که بلند میشدیم با یک ترفند امنیتی رژیم روبرو بودیم. از جمله با کلاسهای ایدئولوژیکی، چطوری باید برخورد بکنیم، یا کار شناسایی تواین، دانما در حال کار برای مقابله امنیتی بودیم. تمام کشتارها، تمام شکنجه ها به جایی رسیده بود که زندانیان را دیگر نمیتوانستند آزاد کنند. اطمینان نداشتند به کسی که آزادش کنند. پتانسیل مخالفت با رژیم در زندانها به حد اعلی بود برای اینکه تمام افرادی که توی زندان بودند طی مدت هفت سال، هشت سال، نه سال در تمام این مدت کلیه شکنجه های جسمی و روانی را تجربه کرده بودند. برای همین شرایطی گذاشتند جلوی افراد در سال شصت و هفت با علم بر اینکه این شرایط را نمیپذیرند. بعضی ها اشتباه

میکنند به این هیئتی که فرستادند در زندانها میگویند دادگاه. اصلا دادگاهی وجود نداشت. هیئتی آمده بود که قتل عام کند! هیئتی آمده بود که بکشد! هیئتی آمده بود که تعداد زندانیان سیاسی را از حد اعلی به حد نهایت پایین برساند. شدت و حدت کشتارها در زندانهای تهران بخصوص مکانیسمی که بکار بردند این بود که تعداد زیادی زندانی را در فاصله فوق العاده کمی کشتند. نمونه ای که در اروپا اتفاق افتاد در زمان فاشیسم آلمان. در آنجا هم تعداد زیادی را کشتند مانند یک کشتار صنعتی. این کشتار بزرگترین جنایت علیه بشریت بود هیچ دادگاهی تا حالا جمهوری اسلامی را به جرم جنایت علیه بشریت محاکمه نکرده ، این از نظر حقوق هیچ گونه توجیحی برای این جنایت بجز تعریف آن به عنوان قتل عام ، بجز کشتار دسته جمعی چیز دیگری نیست. یک عده ای از شرائط ویژه ای برخوردار بودند. همه زندانی بودند ، همه مخالف سیاسی رژیم بودند، همه حکم گرفته بودند، تک و توکی از افرادی که اعدام شدند حکم نداشتند و سالها قبل به زندان محکوم شده بودند. در نظام خودشان، حکم این افراد از ابد به پانزده سال رسیده بود. بعضی هاشان از پانزده سال به ده سال رسیده بود. اینها در بیدادگاههایی که در سالهای شصت و شصت و دو داشتند محاکمه شده بودند. بعد یکمرتبه هیئتی آمد با سنولاتی که میدانستند اکثریت به اتفاق کسانی که این سنوالها را جلویشان بگذارند میگویند نه! آن کشتار وحشیانه دسته جمعی و آن جنایت ضد بشری مخفی کردن جنازه ها و آن فضای رعب و وحشتی که برای خانواده ها درست کردند را به راه انداختند؛ آن ساکهای دهشت آوری که تحویل خانواده ها دادند... دشت خاوران نشانه ای است از جنایات این رژیم (در آن دوران)!

مادران و پدران خاوران هر سال متأسفانه فوت میکنند بدون اینکه بدانند بچه هایشان را به چه جرمی اعدام کردند. اصلا دادگاهی وجود نداشت. جرمی وجود نداشت. هیئتی آمده بود که قتل عام کند؛ بعضی ها کلمات را اشتباه استفاده میکنند. هیچ کسی در سال شصت و هفت محاکمه نشد. باید پرسید حتی در آن سالهایی که "محاکمه" شدند، کدامیک از محاکمه های دهه شصت میتواند در وحشیانه ترین کشور و فاشیست ترین کشور در چارچوب "دادگاه" معنی شود ؟ چه دادگاهی؟ ، چه بازرسی؟ ، چه بازجویی-ای؟ ، چه پروسه حقوقی-ای ، هیچ! دادگاه خود من دو دقیقه طول کشید مظاهری حاکم شرع بمن گفت دو دقیقه وقت داری از خودت دفاع کنی! سی و شش نفر کمتر از نیم ساعت دادگاهی شدند! فقط اسمشان را گفته بودند و اتهامشان و اسم پدرشان را. پنجاه و سه نفر در پنج مهر ۱۳۶۰ در اصفهان اعدام شدند. آن زمان من هنوز دستگیر نشده بودم. در روزنامه کیهان صد و پنج نفر اسامی اعلام کردند. پنجاه و سه نفر از اصفهان بودند. پنجاه و دو نفرشان از تهران بودند. بعدها بچه هایی که در آن موقع حضور داشتند در زندان اصفهان، به من گفتند که طول دادگاه همه این پنجاه و سه نفر -که از جاهای مختلف برده بودند از بازداشتگاهها یکسری برده بودند از زندان اصفهان یکسری برده بودند- بیشتر از چهل دقیقه نشده بود. یعنی برای هر نفر کمتر از یک دقیقه! حالا همین را در نظر بگیرید و ببینید در شرایط سال هزار و سیصد و شصت و هفت. هیئتی آمده به قصد کشتار، بعضی از این وقایع وحشتناکی که در زندانهای تهران اتفاق افتاد در دادگاه حمید نوری افرادی که آنجا بودند راجع به آنها صحبت کردند. در زندان اصفهان بعد از کشتارهای سال شصت و هفت ، یکسری از پاسدارها روانی شده بودند و دائم با خودشان درگیر بودند. کشتار وحشیانه بود. منابع غربی کشورهای غربی ، کشورهای امپریالیستی در آن موقع سکوت اختیار کرده بودند. گزارش اقتضاح و مفتضحانه گالین دوپل را همه به خاطر داریم در طول سالهای شصت تا شصت و هفت. در طول جنگ ایران و عراق بزرگترین خریدار اسلحه کارخانه های اسلحه سازی در غرب و شرق ایران و عراق بودند. وحشیانه ترین کشتارها در آن سالها در ایران اتفاق افتاد. صدا از هیچ جا در نیامد. آن موقع نه اینترنتی بود نه موبایلی بود. تمام اخبار یا توسط تلویزیون پخش می شد یا توسط روزنامه ها که همه تحت اختیار دولت بودند.

رفقا و دوستان! تمام کسانی که در آن دوران در زندانها کشته شدند من دوست ندارم کلمه مظلوم در موردشان بکار ببرم اما بیدفاع ترین انسانهایی بودند که شما میتوانستید در نظر بگیرید! شرائطی بود که نمیتوانستی هیچ گونه دفاعی از خود بکنی! حتی عینک و سیبل، خطر مرگ داشت. کوچکترین نشانه ای از صحبت هایت در دادگاه که بتوانند از آن استفاده کنند و بگویند "سرموضعی هستی!" در سال شصت تا شصت و دو میتوانست تو را به کشتن دهد!

در زندان اصفهان تمام هم و غم سپاه و گردانندگان زندان این بود که شما را به نقطه ای برسانند که بطور علنی از مواضع دفاع کنی یا شعار بدهی و از نظر هیستریک اینکار را میکردند. وقتی که تقریباً یکسال و اندکی از پنج صبح تا شش بعد از ظهر مشغول پخش نوار سینه زنی بودند قصدشان چی بود؟ قصدش روانی کردن همه بود. بحث عقب نشینی از مواضع سیاسی در زندان نبود، تنها یکی از شرائطش بود، بحث شکستن انسانیت تو بود و اینجاست که نقش تواینها مهم بود. تواینها پیچ و مهره های و اهرم

های شکنجه نظام در زندان ها بودند. ما به هیچ وجه از کسی ایراد نمی گرفتیم اگر زیر شکنجه اطلاعات داده بود؛ پوست بود و گوشت بود و استخوان. یکی میتوانست تحمل کند، یکی نمیتوانست تحمل کند. چگونگی اطلاعات دادن هم البته مهم بود، اما باز ایرادی بهش نبود. اما موفقی که میبردند در زندان و میشدی یک زندانی، دیگر همکاری با رژیم هیچ توجیهی نداشت. دیگه اینکه بروی و اطلاعات به رژیم بدهی هیچ توجیهی نداشت. اینکه بروی اطلاعات بدهی برای چند تا امتیاز که زندگی داخل زندان را قدری آن هم به اندازه مینیموم راحت تر کنی جای هیچ توجیهی ندارد. تواب و گزارش چی طرد میشد و صد پله بدتر از زندان در زندان می شد. ما تواب داشتیم مثل علی قره ضیالدين که حاضر بود هر حرکت وحشیانه ای انجام دهد از شکنجه و اعدام و گشت نوی شهر و بازجویی و تعقیب و شکستن مقاومت داخل زندان. یکی از عاملین اصلی شکست مقاومت زندان این فرد بود. ولی باز شکست خورد و روزی که از زندان آزاد شد نتوانست مقاومت داخل زندان را آن جور که میخواست بشکند. ما تواب این شکلی داشتیم. ما تواب داشتیم که گزارش میداد "تو به اخبار خندیدی یا نخندیدی!". کسانی که خاطرات اردوگاههای کار اجباری آلمانها را خوانده اند جو وحشیانه اردوگاه و مقاومت بی شائبه علیه کسانی که با آلمانها همکاری میکردند را می دانند. مقاومت در زندانها یکی از اساسی ترین انگیزه ها علیه رژیم بود ما در زندان اصفهان به هر کسی نمیگفتیم تواب! جای دیگر را نمیتوانم نظر دهم. تواب کسی بود که جاسوسی میکرد و مهره و پیچ و مهره ماشین شکنجه نظام میشد و ماشین شکستن مقاومت در داخل زندان بود.

ما به تنهایی غذا نمیخوردیم ، به تنهایی میوه نمیخوردیم. به تنهایی چای نمیخوردیم. ما تا آنجا که توانستیم سفره های (جمعی) خودمان را حفظ کردیم ولی خوب در یک مرحله ای مجبور شدیم که (با هر کسی) سر سفره جمعی بنشینیم. ولی باز با توابها سر یک کاسه نمی نشستیم. مقاومت بود و شکستش فرق میکرد. اما در هیچ مرحله ای، در هیچ شرائطی توابها، آنهایی را که میدانستیم تواب هستند را قبول نکردیم. آنهایی را هم که نمیدانستیم ازشان ضربه هم خوردیم. اما آنها را که میدونستیم با آنها مرزبندی داشتیم. اما این صحبت هایی که (امروز) بعضی ها میکنند شرائط داخل زندان را نمیدانند. من الان سی و چند سال است از کشور آمدم بیرون. یک سال و نیم بعد از اینکه از زندان آزاد شدم آمدم بیرون. از ایران تقریباً سی و چهار ، سی و پنج سال میشود که خارج شده ام. اما اگر الان بمن بگویند آن موضعی که شما علیه توابین در زندان گرفتید از نظر انسانی غلط بود، من کاملاً با آن مخالف هستم. اتفاقاً از نظر انسانی کاملاً درست بوده است. برای اینکه ما از انسانیت دفاع میکردیم! بحث سیاسی نبود بحث انسانیت بود بحث مقاومت در مقابل ظلم بود. بحث ایستادگی بود و بحث داشتن پرنسیپ انسانی! برای انسانیت جنگیدیم کشته دادیم شکنجه شدیم بهترین رفقا مون را از دست دادیم. ماهمه برای انسانیت جنگیدیم برای آزادی جنگیدیم برای برابری جنگیدیم برای عدالت جنگیدیم. جنگ ما مقدس بود. هنوز هم هست!

یک مسئله دیگه که من -چون مطالب مختلفی را صحبت کردم و راجع به آنها حرف زدم- مایلم صحبت کنم مساله منتظری است چون فکر کردم این مسئله را من مدیون رفقای کشته شده ام هستیم اگر نگویم .

دخالت های شیخ حسین علی منتظری در زندان از سالهای شصت و سه شروع شد و در اوج سالهای شصت و پنج او توانست یکسری را از زندان آزاد کند. همانطور که در خاطرات خودش هم نوشته وقتی که میخواستند دادگاه عالی قم را تشکیل بدهند ایشان قضاتی را انتخاب کرد که در تابستان سال شصت امتحان آدمکشی هایشان را داده بودند مثل محمدی گیلانی. منتظری بنظر من یکی از پایه گذاران تفکر ولایت فقیه بود بگفته خودش. این "بچه هایی" که به ما میگویند، ما ولایت فقیه را "خودمان" درست کردیم. (نقل قول از منتظری) بروید ببینید. نوارهایش هست. خودش گفته.

من هیچ گونه مقاومتی در برابر اینکه قبول بکنم منتظری با دخالتهایش در امور زندان یکسری از شرائط زندان را راحت تر کرد ندارم هیچ شکی نیست در این امر هم که یکسری را هم سال شصت و پنج آزاد کرد. اما نکته اصلی اینجاست منتظری خط تفکر خاصی داشت و خط تفکرش این بود که اگر میخواهید اعدام کنید اعدام دسته جمعی نکنید. اعدامهای پرسروصدا نکنید. افراد بالای تشکیلاتها را بزنید ولی افراد پایین تشکیلاتها را نزنید. از سال هزارو سیصد و شصت بخصوص بعد از ۷ تیر شصت نماز جمعه های منتظری را نگاه کنید در کدامیک از این نماز جمعه ها به اعدامهای دسته جمعی سال شصت اعتراض کرده است؟ وقتی هیئتشان می آمد در زندان قصدشان نجات رژیم جمهوری اسلامی بود از بن بست زندانی سیاسی.

هیئت منتظری آمدند در زندان اصفهان. من درست بیاد می‌آورم حتی اسم آن شخصی هم که آمد میدانم نوری محمدی بود یک شیخک بود. آمدن جمع کردن همه را در سالن ورزشی به پاسدارها هم گفتن بروید بیرون پاسدارها را بیرون کردند. بعد گفتن هر که تواب است برود بیرون. خوب ما برامون منتظری و خمینی فرقی نمیکرد در زندان. یعنی برای ما در زندان اصفهان هیچ فرقی نمیکرد من میدانم بقیه زندانها راجع بهش چگونه فکر میکردند. هیئت منتظری که آمد در زندان اصفهان، منتظری در اصفهان نفوذ بسیار بالایی داشت سپاه اصفهان اکثرا طرفدار منتظری بودند و همین طرفداران منتظری بودند که در دهه شصت به کشتار دسته جمعی دست زدند و همین‌ها بودند که از سالهای شصت تا شصت و سه مشغول اعدام در زندان بودند. خلاصه آمدند و گفتند "هر که شکنجه شده بلند شود بایستد". خوب ما سه سال بود زندان بودیم همه مدل ترفند را دیده بودیم توی این دام نمیافتادیم ولی متاسفانه چند نفر از آدمهایی که به جرائم غیر سیاسی بازداشت شده بودند دست بلند کردند و یک رعیتی بود بیگناه. سر دعوای ارضی کتک بسیار زیادی خورده بود موقع دستگیری، او گفت که منو زدند آن هم می‌نوشت پرسید می‌شناسی آنهایی که تو را زدند؟ جواب داد نه! چرا نمی‌شناسی؟ آیا وقتی چشم بسته شما را کتک زدند آیا کارت شناسایی میخواهی؟ این آقا را بردند زیر وحشیانه ترین شکنجه‌ها، آنقدر شکنجه اش کردند که بعد از یک ماه که برگرداندند آمد سر صف ایستاد گفت من دروغ گفتم! میخواستم به جمهوری اسلامی تهمت بزنم!

منتظری در مسئله اعدامها در پوزیشنی (موقعیتی) قرار گرفت از طرف خمینی که سیستم قضایی داخل زندانها و سیستم قضایی داخل دادرها را تنظیم کند. نامه‌های خودش هست در خاطراتش هست. من از خود خاطراتش دارم میگویم. نامه میدهد که وضع زندانها را درست کنید. در خاطرات احمد خمینی آمده یک آخوندی بنام نوری همدانی به خمینی نامه میدهد و میگوید در رابطه با وضعیت زندانها ما باید یکسری اقدامات انجام دهیم احمد خمینی جواب میدهد- نامه اش در خاطراتشان هست- که در این رابطه با آقای منتظری در تماس باشید که نظر آقای منتظری این است که مفسد فی الارض حکمش باید اجرا شود بدون در نظر گرفتن احتیاط! نظر شما چیست؟ نظر خمینی را میپرسد.

آیا منتظری با قانون مجازات اسلامی مخالف بود؟ با قطع دست مخالف بود؟ با سنگسار مخالف بود؟ من در این رابطه که کاری که انجام داد باعث شد شرائط زندان بهتر شد را انکار نمیکنم. بخصوص که در تهران شرائط زندان بهتر شد آنهایکه بودند در زندان تهران میدانند اما این دال بر این نیست که ما از منتظری یک شخصیتی بسازیم که مثلا این یک آدم خارق العاده انساندوست بسیار رده عالی بوده. منتظری از این زندانیان سیاسی برای جنگ سیاسی با خمینی استفاده کرد و فکر کرد که بعد از جریان سید مهدی هاشمی با ایجاد قضایای حول و حوش زندانیان سیاسی میتواند با خمینی درافتد ولی خبر نداشت که وزارت اطلاعات خمینی - همان‌هایی که خودش فکر میکرد بین شان نفوذ دارد- سالها داشتند برایش پرونده درست میکردند. آن مقاله معروفی که متاسفانه به اسم "رنجنامه" امام ازش نام میبرند احمد خمینی چاپ کرد در کیهان، نشان می‌داد از چه زمانی وارد مذاکره شده بوده است.

منتظری مبتکر و بنیان گذار جنبش‌های آزادیبخش اسلامی بود منتظری و محنتش می‌جزء بنیانگذاران سازمان امل اسلامی در لبنان بودند، عباس موسوی امل اسلامی را در لبنان ایجاد کرد. جالبه نواری که مربوط به سال هرازو سیصد و شصت و هفت بود را خانواده منتظری درست در موقعی اون را رو کردند که دوتا کاندیدای ریاست جمهوری هست یکی رئیسی و یکی هم روحانی (در سال ۱۳۹۶)، اگر خانواده آقای منتظری قصد افشاگری داشتند، چرا قبلیش منتشر نکردند. چرا زمانی که روحانی و رئیسی کاندید بودند نوار درآمد بیرون، چرا سال هشتاد و هشت نوار بیرون نیامد؟ ببینید ما با رژیم طرف هستیم که خودش با خودش و برای خودش مخالف درست میکند و پتانسیل دور مخالفش را جارو میکند. چند بار این کار را تکرار کرده اند.

من این نکته را میخواستم راجع به منتظری بگویم آدمها عقایدی مختلفی دارند من با احترام به عقاید دیگران نظر خودم را اعلام میکنم. منتظری در رابطه با کشتار نه با اعدام مخالف بود نه با شکنجه و تعزیر مخالف بود و نه با قانون جزایی اسلام مخالف بود. او مبتکر واقعی ولایت فقیه بود. خمینی با زرنگی هر چه تمامتر فتوای تجاوز به دختران قبل از اعدام را اعلام نکرد بلکه تایید کرد. فقط تایید کرد. زنان حربی به سربازان اسلام حلالند رو کی مطرح کرد؟ در زمان جنگ کردستان! آیا این فرد مبتکر ولایت فقیه بوده چطور میتواند پدر حقوق بشر ایران باشد حقوق بشر ایران یتیم بماند خیلی سنگین تر هستیم.

می دانم که زیاد صحبت کردم به همین دلیل صحبتتم را تمام می‌کنم و برایتان آرزوی پیروزی دارم.